

# روسوفیل‌های ناکام

جریان‌شناسی اپوزیسیون عصر پهلوی ( حزب توده)

دکتر محمدرحیم عیوضی

حزب توده در فاصله سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ توانست به قدرتمندترین تشکیلات حزبی در داخل ایران تبدیل شود و چندبار حتی تا مرحله براندازی نظام حکومتی پهلوی و به‌دست‌گرفتن حاکمیت پیش رفت اما دشواری مفاهیم ایندولوزی مارکسیسم برای مردم و عدم تطابق آن با بنیانها و نیاز فکری و فرهنگی جامعه ایران و نیز پارادوکسهای موجود در عملکرد حزب توده، عواملی بودند که حزب را به سوی انحرافات تئوریک و عملیاتی بزرگی سوق داده و سرانجام باعث شدند این حزب در صحنه سیاسی ایران تضعیف و سپس با نیروهای انقلابی مذهبی جایگزین گردد.



حزب توده از احزاب کلاسیک و مهم تاریخ ایران به‌شمار می‌آید که پس از عزل رضاخان و در فضای باز سیاسی پس از شهریور ۱۳۲۰ شکل گرفت. بنیانگذاران اصلی این حزب، از همان گروه پنج‌گانه‌نفر و یا یاران دکتر تقی‌ارانی بودند که بنا به گرایش‌های مارکسیستی، توانستند حمایت ابرقدرت شرق یعنی شوروی، را به سوی خود جلب کنند. در آن زمان، از آنجاکه به‌طور کلی کشور تحت سلطه بیگانگان بود، عملاً برای احزاب سیاسی فعالیت بدون جلب‌نظر حداقل یکی از دو قدرتمند بیگانه (روس و انگلیس) میسر نبود و از این رو موفقیت حزب توده در کسب حمایت بی‌چون‌وچرای شوروی امتیاز بزرگی برای آن محسوب می‌شد. در لوای چتر حمایتی شوروی، این حزب با بهره‌گیری از برخی عناصر علمی و روشنفکر آن زمان، توانست سازماندهی خوبی از نیروها به عمل آورد و ساختار حزبی خود را در سطحی بسیار خوب و در حد خود شگفت‌انگیز سازماندهی کند؛ چنانکه در مقطعی حاکم بلامنازع در عرصه فعالیت سیاسی کشور - در جایگاه اپوزیسیون - تلقی می‌شد این حزب در مقطعی واقعا پایه‌های حکومت پهلوی را متزلزل ساخت؛ چنانکه در ماجرای کودتای بیست‌و‌هشتم مرداد، اگر حزب توده به دفاع از دولت مصدق برمی‌خواست، قطعاً بازگشت محمدرضا شاه و خاندان پهلوی به حکومت منتفی می‌شد. اما این حزب به

دلایل متعددی، از جمله به‌خطر گرایش افراطی به شوروی، و بیگانگی مبانی نظری آن با اندیشه‌های بومی جامعه به‌ویژه با اندیشه دینی، سرانجام برخی نقاط مثبت بسیار مهم را به نقاط اصلی منفی تبدیل نمود و افکار عمومی علیه آن برانگیخته شد و نیروهای انقلابی مذهبی در عرصه سیاسی جایگزین آن شدند. مقاله حاضر سعی خواهد کرد نقاط مثبت و منفی این حزب را تحت‌عنوان کامیابی‌ها و ناکامی‌های آن به تفصیل مورد بررسی قرار دهد.

## بررسی علت‌های کامیابی و ناکامی

### جریان مارکسیستی

الف: کامیابی‌ها

گروه‌های اپوزیسیون، اعم از آنکه در جایگاه یک اپوزیسیون تمام‌عیار (integral) باشند و یا از نوع اپوزیسیون قدرت‌طلب درونی (power or factional)، اصولی (fundamental) و یا موردی (specific) به‌شمار آیند، در هر حال در راستای دستیابی به پاره‌ای اهداف تلاش می‌کنند. در خصوص حزب توده باید گفت: «اهداف [داخلی] این حزب عبارت بود [اند] از استقرار دموکراسی پارلمانی، بازسازی اقتصادی - سیاسی و گسترش رفاه عمومی و عدالت اجتماعی»<sup>۱</sup> و اما سیاست خارجی این حزب، در واقع انعکاسی از سیاست خارجی ضدفاشیستی و ضداستعماری دولت شوروی بود.<sup>۲</sup>

پس از پایه‌گذاری هسته مرکزی حزب توده در ماههای مهر و آبان ۱۳۲۰، با حمایت روسها، در مدتی کوتاه پیشرفت زیادی در گسترش تشکیلات و سازمانهای آن به‌وجود آمد. حزب توده برای دستیابی به اهداف خود، به ایجاد سازمانهای جنبی چون سازمان جوانان، سازمان دموکراتیک زنان و اتحادیه کارگری پرداخت. رابطه رهبری حزب با اتحاد شوروی سابق نیز برای طرفداران حزبی، کمتر به‌صورت سرسپردگی مطرح می‌شد و تصویری که از شوروی ترسیم می‌گردید، یک رژیم سوسیالیستی را به نمایش می‌گذاشت که پرچم مبارزه با فاشیسم و سرمایه‌داری جهان را بر دوش می‌کشد.

گروه اپوزیسیون توده، در راه تحقق اهداف خود، به موفقیتها و کامیابی‌هایی دست یافت که می‌توان آنها را چنین برشمرد:

۱- حزب توده از همان ابتدا موفق شد اقشار اجتماعی نسبتاً گسترده‌ای را به سمت خود جلب نماید در چارچوب حزب، این اقشار برای نخستین بار به‌ابراز وجود سیاسی پرداختند و برای کسب حقوق سیاسی - اجتماعی خود، در قالب یک حزب فعالیت می‌کردند.

این طبقات هرچند از نظر اقتصادی با یکدیگر تفاوت‌های بسیاری داشتند، اما در ایران آن دوران، اختلاف آنها تحت‌الشعاع مبارزه مشترک علیه امپریالیسم زمینداران، سرمایه‌داران استثمارگر و صاحبان چپاولگر صنایع قرار گرفته بود. به‌طورمثال، کارگری که تنها دارایی او نیروی کارش بود یا صنعتگری که کنترل ابزار تولیدش را در اختیار نداشت و یا دهقانی که از تکه زمینی بیش برخوردار نبود، همگی هدف مشترکی را دنبال می‌کردند.

۲- حزب توده در دوران اوج قدرت خود (سالهای قبل از کودتای سال ۱۳۳۲) دارای صدها کادر کارآموده و تشکیلاتی، هزاران عضو، ده‌هزار هوادار و نیز ده‌ها روزنامه و ماهنامه بود. این حزب عملاً طبقه کارگر جوان و نوپای ایران را تحت کنترل داشت و در دانشگاهها نیز نیروهای عمده سیاسی از طرفداران حزب توده بودند.

۳- حزب توده به لحاظ ساختاری از هر می‌تشکیل می‌شد که در قاعده آن، حوزه‌ها و در راس آن، هیات دبیران سازمان قرار داشتند. این حزب در سازمان نظامی خود (تشکیلات افسران حزب) انضباط، همدلی و انسجام حزبی خاصی را منطبق با ویژگی‌های محیط‌های نظامی پدید آورده بود؛ چنانکه حتی در کشاکش درونی حزب و جناح‌بندی‌های حاکم در رهبری آن، انسجام و یکدستی سازمان نظامی همچنان خدشه‌ناپذیر باقی ماند؛ به‌خجوهی که توانست بسیاری از افسران تحصیل کرده از تش را در درون خود جای دهد.

۴- در میان مخالفان کلاسیک رژیم که از طریق سیاسی و در چارچوب قانون اساسی به مبارزه می‌پرداختند، حزب توده چه از لحاظ کمی و چه از نظر کیفی، از مهمترین آنها به‌شمار می‌آمد. این حزب با برخورداری از تشکیلات منظم و قوی، توانسته بود تا اعماق روستاها رسوخ کند و در زمره معدود گروه‌های سیاسی ایران به‌حساب می‌آمد که توانسته بودند از

حزب توده می توانست نزدیکی به شوروی را به مثابه اهرم مناسبی علیه رژیم پهلوی به کار گیرد، اما این گروه در بسیاری از موارد، منافع ملی شوروی را با منافع ملی ایران اشتباه می گرفت. چنانکه در وقایع مربوط به اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی و یا در مساله تجزیه آذربایجان، سیاستهای روسوفیل حزب توده تا آنجا پیش رفت که سرانجام این حزب به خیانت محکوم گردید

قلمرو دانشگاه و فشروشنفکر، فراتر روند. علی زیبا، فرماندار نظامی شاه در جزومه‌ای که به نام «سیر کمونیسم در ایران» گردآوری نمود، درخصوص گسترش حزب توده چنین می گوید: «در سالگرد قیام سی تیر، حزب توده یک گردهمایی عمومی در برابر مجلس ترتیب داد که بر پایه آمارهای قابل اعتماد، نزدیک به صد هزار نفر در آن شرکت کردند. این تعداد دوبرابر از افراد شرکت کننده در گردهمایی جنبه‌های ملی بیشتر بود. بر پایه نوشته پژوهشگران، در آخرین روزهای حکومت مصدق، حزب توده بیش از بیست و پنج هزار عضو و حدود سیصد هزار هوادار داشت و با وجود سخت گیریهای پلیسی، کارآمدترین سازمان کشور بود. یک خبرنگار خارجی هشدار می دهد که هواداران حزب توده چنان در حال افزایش هستند که دیر یا زود، می توانند حتی بدون خشونت، کشور را به دست گیرند.»<sup>۲</sup>

یکی دیگر از محققان می نویسد: «در شهریور ۱۳۳۳ که سازمان نظامی حزب توده کشف شد، عده زیادی از افسران ارشد و جزء که عضویت آن حزب را داشتند، دستگیر شدند. در دی ماه همان سال، سازمان جوانان حزب توده کشف شد و قریب هفتاد تن از سران این سازمان بازداشت شدند. شمار بازداشت شدگان اعضای حزب توده در تهران و شهرستانها، از صد هزار نفر گذشت.»<sup>۳</sup>

گرچه ممکن است آمارهای فوق، خیلی از مبالغه یا اظهارات جانبدارانه نباشند، اما در هر حال از میزان گسترش حزب مزبور حکایت دارند. همچنین نکته قابل توجه این است که شمار قابل ملاحظه‌ای از نویسندگان، شاعران و هنرمندان ایرانی

دهه‌های ۱۳۲۰ - ۱۳۵۰، از افکار این حزب تأثیر گرفته یا مستقیماً عضو آن بودند. حتی برخی جنبشهای روستایی در ایران، متأثر از افکار این حزب بودند. این موارد، همگی از گسترش نفوذ این حزب حکایت دارند؛ ضمن آنکه این گروه علیرغم ضرباتی که در جریان کودتای بیست و هشتم مرداد و پس از آن دریافت کرد، مضمحل نگردید و تا سال ۱۳۵۷ در داخل و خارج ایران، هرچند ضعیف، حضور خود را در صحنه حفظ نمود.

۵. حزب توده توانسته بود به‌عنوان یک گروه اپوزیسیون داخلی، حمایتهای اقتصادی و سیاسی یک کشور خارجی را جذب کند. اتحاد جماهیر شوروی سابق که یکی از قطبهای نظامی بین‌المللی آن روز جهان به حساب می آمد و به‌عنوان همسایه قدرتمند شمالی مرز مشترک آبی و خاکی گسترده‌ای با ایران داشت، تا زمان تغییر سیاستهای ایران و نزدیکی به شوروی، به طرق مختلف به حمایتهای خود از حزب توده ادامه داد. حزب توده می توانست نزدیکی به شوروی را به مثابه اهرم مناسبی علیه رژیم پهلوی به کار گیرد، اما این گروه در بسیاری از موارد، منافع ملی شوروی را با منافع ملی ایران اشتباه می گرفت. چنانکه در وقایع مربوط به اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی و یا در مساله تجزیه آذربایجان، سیاستهای روسوفیل حزب توده تا آنجا پیش رفت که سرانجام این حزب به خیانت محکوم گردید.

کسب حمایت علنی یا غیرعلنی یک کشور خارجی از سوی یک گروه اپوزیسیون، امتیاز بزرگی محسوب می شد که حزب توده توانسته بود آن را به دست آورد. اما زیاده‌رویهای



برخی اعضای گروه در گرایش به شوروی، سرانجام بزرگترین ضربه و آسیب را به این گروه وارد کرد؛ چنانکه حزب توده، سرانجام از حمایتهای مردمی محروم شد و به‌عنوان یک گروه وابسته، محبوبیتهای خود را رفته رفته از دست داد. در حقیقت حزب توده می توانست از این نزدیکی به یک قدرت بزرگ منطقه‌ای و بین‌المللی، در راه رسیدن به اهداف خود، بیشترین بهره را ببرد اما به دلیل افراط در این رابطه، از موفقیت بازماند.

#### ب. ناکامی‌ها

یکی از رایج ترین نظریات درخصوص ناکامی و ناپایداری گروههای اپوزیسیون در ایران، بر آن است که این گروهها چون از ابتدا به صورت نهادهای وابسته به بیگانه در کشور ظاهر شدند، مردم ایران خاطره خوبی از آنها نداشتند، لذا استقبال مناسبی هم از آنها نکردند. تاریخ ایران گواه آن است که اغلب احزاب و گروههای اپوزیسیون، در گذشته به‌صورت علنی یا مخفی، با دول بیگانه مراوداتی داشته یا به دفاع از منافع آنها در ایران، پرداخته‌اند.

حزب توده از آغاز پیدایش، همواره با پرسشهای فراوانی روبرو بوده است. تعداد گروههای وابسته به بیگانه چنان فضایی ایجاد کرده بود که نه تنها مردم ایران، بلکه برخی پژوهشگران خارجی نیز در قضاوت درباره احزاب ایران بر این عقیده بودند که «همه احزاب و گروههای اپوزیسیون ایرانی، به طرق گوناگون، مستقیم یا غیرمستقیم، به دولتهای خارجی متکی هستند.»<sup>۴</sup> یکی از عواملی که به بروز اپوزیسیونهای وابسته

دامن می‌زد، مداخلات بیگنگان و طمع رژیم‌های آنان به دخالت در امور داخلی ایران بود. یکی از ثنوربسیه‌های انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، در همان سالهای اولیه انقلاب، اعلام نمود: «کلید حیات انقلاب شرق باید در دست ما باشد. ایران باید به‌رقیمتی نصیب ما شود. ایران باید متعلق به انقلاب کمونیستی باشد.»<sup>۱</sup> در واقع تداوم همین سیاست بود که به شکل‌گیری احزابی نظیر حزب توده منجر گردید. تبعات منفی وابستگی حزب توده در درازمدت، نه‌تنها موجب کاهش علاقه مردم به مشارکت در امور حزبی گردید، بلکه حتی عناصر فعال همان حزب را به انشعاب و درنهایت به انفعال سیاسی کشاند. ضمن آنکه بی‌تردید این نوع از احزاب و اپوزیسیون‌های وابسته، زمینه فعالیت گروه‌های مستقل را نیز مخدوش می‌نمودند.

این موضوع، تنها در عرصه بی‌اعتمادی عمومی به پدیده حزب، خلاصه نشد بلکه بعدها همین ذهنیت ناصحیحی که احزاب وابسته در افکار عمومی ایجاد نموده بودند، مستمسک خوبی به دست رژیم پهلوی داد تا همه گروه‌های اپوزیسیون را تحت عنوان عناصر وابسته به بیگانه، سرکوب نمایند. ناگفته پیداست، در کنار احزاب وابسته شماری دیگر از گروه‌های اپوزیسیون وجود داشتند که یا به انگیزه مخالفت با بیگنگان و یا بر مبنای حس وطن‌پرستی و علاقه به استقلال و اعتلای میهن تشکیل شده بودند. این گروه‌ها، اصولاً در واکنش به حضور گروه‌های وابسته ضدملی، در عرصه سیاسی کشور ایجاد شدند و به‌همین خاطر از ابتدای پیدایش، مدام در ستیز با گروه‌های وابسته بودند. نمونه‌ای از این اپوزیسیون‌های ملی، جبهه ملی ایران بود که توانست در مقطعی هرچند کوتاه دولتی ملی تشکیل دهد.

یکی از آسیب‌های بزرگی که گروه‌های وابسته («عم از وابستگی به دول غربی یا گروه‌های وابسته به همسایه شمالی») بر مردم ایران وارد کردند، تضعیف دولت دکتر مصدق بود؛ چنانکه این کشمکشها در نهایت به سقوط آن دولت منجر گردید و این مساله بنوبه‌خود ضربه بزرگی بر تداوم فعالیت آزاد اپوزیسیون‌های ایران وارد ساخت، چنانکه تا سال‌های سال، هیچ حزبی توان ابراز وجود نیافت.

در اینجا، برای روشن شدن بحث، لازم است دلایل شکست حزب توده را قدری به تفصیل بازگو کنیم تا میزان تاثیرگذاری وابستگی در سقوط این گروه اپوزیسیون، مشخص شود.

## عوامل شکست حزب توده الف عوامل ساختاری:

۱. ساختار طبقاتی پایگاه اجتماعی حزب: ساختار پایگاه اصلی حزب توده در جامعه، یعنی طبقه کارگر ایران، شاید مؤثرترین عامل شکست این گروه و ناکامی جنبش مارکسیستی در ایجاد یک پایگاه نیرومند در میان طبقه کارگر ایران بود که کمونیستها در برنامه‌های خود آن را حیاتی می‌دانستند. همه احزاب و سازمان‌های کمونیستی به طبقه کارگر متوسل می‌شدند و آن را طبقه‌ای توصیف می‌کردند که تاحدزیادی بار سنگین انقلاب اجتماعی را بر دوش خواهد کشید؛ درحالی‌که در ایران که یک کشور صنعتی محسوب نمی‌شد، بالطبع، طبقه کارگر، چنان گسترده و دارای قدرت و پایگاه خاصی نبود که بتوان به‌عنوان یک نیروی انقلابی از آن

استفاده کرد؛ گذشته‌ازآنکه رهبران حزب توده نیز رهبران واقعی طبقه کارگر محسوب نمی‌شدند.

۲. ساختار اندیشه‌ای: عامل دوم فقر فلسفی اندیشه حزب توده بود؛ بدین معناکه آنان مسائل پیچیده فلسفی و سیاسی مارکسیستی را تا آنجا تقلیل و فروکاهش (reduction) می‌دادند که میان واقعیت و اصل این اندیشه‌ها فاصله زیادی ایجاد می‌گردید. در واقع آنها مسائل فلسفی را به‌گونه‌ای خاص تعبیر می‌کردند چنانکه این تعبیر با پایه‌های فلسفی شان قابل تطبیق نبودند. در حقیقت نوعی خدشه و انشعاب در این نظریه ایجاد شد و عملاً به مارکسیسم سنتی، ملئوئیسم و چپ نو یا چریکیسم و مارکسیسم آنارشیستی و تروتسکیستی تقسیم گردید.

پایه‌های رویکرد استالینیستی مارکسیست‌های ایران به مسائل اجتماعی، بسیار شدید بود. اندیشه‌های استالین در شوری به‌تدریج کنار گذاشته می‌شدند، اما مارکسیست‌های ایرانی، هنوز با یک رویکرد استالینیستی شدید به مسائل اجتماعی نگاه می‌کردند؛ گذشته‌ازآنکه اندیشه‌های استالینیستی به‌راحتی با موقعیت اجتماعی و اقتصادی ایران قابل تطبیق نبودند.

## ب: عوامل عمومی:

۱. سرکوب حکومت در سالهای ۱۳۳۴ - ۱۳۳۵ هزاران توده‌ای را روانه دادگاه‌های نظامی کرد. تاریخ مارکسیسم در فاصله سالهای ۱۳۳۲، ۱۳۵۷، نشانگر رابطه مستقیم سرکوب دولتی و ضعف سیاسی بود. جنبش، بین سالهای ۱۳۲۰، ۱۳۳۲، به رهبری حزب توده، به‌سرعت رشد کرد، اما در دوره‌های سرکوب به‌شدت مهار شد. رژیم شاه که مارکسیسم را بزرگترین تهدید علیه خود تلقی می‌کرد، در دوره ۱۳۳۲، ۱۳۵۷، بیشترین قدرت خود را علیه کمونیست‌ها به کار گرفت. طی این چند سال، هیچ فعالیت سیاسی مستقلی مجاز شمرده نمی‌شد، لذا مارکسیست‌های ایران، جز در پارهای موارد معذور، نتوانستند در ارسال پیام خود و ایجاد یک جنبش مردمی، به‌محموثر عمل کنند. در این دوران، تعیین‌کننده‌تر از همه این بود که در رویارویی میان مارکسیست‌ها و رهبری اسلامگرای انقلابی، اسلامگرایان گوی سبقت را در عرصه رادیکالیسم و ضدیت با امپریالیسم، از مارکسیست‌ها ربودند. اکثر گروه‌های مارکسیستی ایران، خصلت وابستگی رژیم شاه را صرفاً ناشی از سلطه نظام سرمایه‌داری بر ساختار کشور می‌دانستند و از این رو به‌هیچ‌وجه میسر نمی‌دانستند که در همان نظام اقتصادی، حکومتی بتواند فارغ از نفوذ مستقیم خارجی عمل کند.<sup>۷</sup>

۲. عامل دیگری که بر مارکسیست‌ها در ایران اثر گذاشت، ساختار طبقات اجتماعی بود. در بسیاری از کشورهای جهان سوم که دیکتاتوری، هیچ راهی برای تحول سیاسی غیرخوشونت‌آمیز، باز نمی‌گذاشت، اغلب پیش می‌آمد که ساختار طبقاتی، شرایط لازم را برای مقاومت مسلحانه در مناطق روستایی، در حمایت از جنبش مقاومت شهری یا به‌عنوان بخشی از آن فراهم می‌آورد. بسیاری از جنبش‌های رهایی‌بخش، در کل پیروزمند بودند. به‌عنوان مثال، در کشورهای ویتنام، کوبا و چین، این‌گونه جنبش‌ها از سوی یک طبقه دهقان انقلابی مورد حمایت واقع می‌شدند که مایل و قادر بودند از یک جنبش شهری یا نیمه‌شهری، برای یک دوره

زمانی طولانی پشتیبانی کنند. این جنبش‌های رهایی‌بخش، معمولاً در جوامعی فعالیت می‌کردند که اکثریت جمعیت را روستاییان تشکیل می‌دادند. مهم‌ترآنکه، به‌ویژه مناطق روستایی، بسیار مستعد تبلیغ انقلابی و سیاسی بودند.

درحالی‌که در ایران قرن بیستم، اولاً مناطق شهری همواره و در هر تحول عمده سیاسی، چه خشونت‌آمیز و یا غیرخشونت‌آمیز، به‌عنوان یک عامل تعیین‌کننده ظاهر می‌شدند و این نقش صرفاً منحصر به نوع خاصی از تحولات و یا جنبش‌ها نبود؛ ثانیاً دهقانان ایران، از ظرفیت انقلابی کفی برخوردار نبودند و لذا در اکثر موارد، از نظر سیاسی منفعل می‌ماندند. به عقیده خاتم کدی، این انفعال، عمدتاً از شرایط آب‌وهوایی خشک ناشی می‌شد که باعث تهیدستی، پراکندگی جمعیت روستایی و استیلای شدید زمینداران بر آنها می‌گردید؛ ضمن آنکه باید ضعف دهقانان میانه‌حال را نیز به‌عنوان یک مولفه سرنوشت‌ساز، بر این موارد اضافه کرد. به‌رحال این دو عامل، مارکسیست‌های ایرانی را ناگزیر می‌ساخت مبارزه را در مراکز شهری، یعنی در جایی که حکومت قادر بود بهتر به اعمال کنترل سیاسی بپردازد، متمرکز کنند.

در کل باید گفت فعالان مارکسیست در دهه ۱۳۴۰-۱۳۵۰، در تلاش‌های خود برای سازماندهی جمعیت روستایی تاحدزیادی ناموفق بودند. تلاش‌های سازمان انقلابی برای سازماندهی دهقانان بر پایه الگوی ملئوئیستی و تلاش‌های فداییان برای سازماندهی در مراکز شهری و روستایی، هر دو به‌وضوح ناکام ماند؛ ضمن آنکه برخلاف سایر کشورهای جهان سوم، تجربه فعالیت اتحادیه‌های مستقل کارگری در ایران، از سطح بسیار نازلی برخوردار بود. در واقع رژیم شاه نتوانست بود تا پایان دهه ۱۳۴۰، تمام اتحادیه‌های کارگری را به‌محموثری تحت کنترل درآورد و راه ورود مخالفان رژیم برای فعالیت سیاسی در این اتحادیه‌ها را مسدود سازد. مسدودشدن تمام راه‌های ابراز نارضایتی سیاسی، همراه با نبودن هیچ امکانی برای سازماندهی طبقه کارگر یا مردم، به‌طورکلی مارکسیست‌های جوان را به این نتیجه رساند که به خشونت متوسل شوند و توجه خود را به نظریه‌های مقاومت مسلحانه معطوف کنند. شکل مدرن جنگ چریکی و مسلحانه را برای اولین بار مارکسیست - لنینیست‌ها در ایران به کار گرفتند و از آنجا که این شیوه مبارزه علاوه بر خصایص نظامی، ماهیتاً از ویژگی‌های سیاسی نیز برخوردار بود، رهبران آن ضمن تصمیم برای وصول به اهداف سیاسی، تاحدودی به ایجاد تغییرات اجتماعی نیز نظر داشتند؛ به‌عبارتی، این شیوه درصدی بود سیستم‌های دولتی موجود و ساختارهای اجتماعی مرتبط با آن را نابود کند؛ چراکه جنگ چریکی، می‌تواند جزء بزرگی از یک جنگ انقلابی نیز به حساب آید؛ از این رو علیرغم تمام تحلیل‌های سیاسی که می‌توان از مشی چریکی در ایران ارائه داد، به نظر می‌رسد این جنگ، جز تبلور مبارزه توده‌ای نبوده است و به‌همین خاطر هم بدون پایگاه مردمی و پشتیبانی توده‌ها، هیچگاه نمی‌توانست به اهداف خود دست یابد؛ کم‌آنکه در برخی متون، از این‌گونه حرکت‌ها تحت عنوان «جنگ مردمی» نیز یاد شده است. استراتژی جنگ چریکی، به‌این صورت است که ابتدا سعی می‌کند بخشی از کشور را مستقیماً به سلطه خود درآورد و سپس این سلطه و تصرف را به‌طورتداوم، همراه با جداکردن هرچه‌بیشتر مردم از رژیم

حاکم، توسعه دهد تا سرانجام در اراده و روحیه حامیان رژیم حاکم تزلزل ایجاد کند. اما به لحاظ تاکتیکی، در این جنگها از حملات غافلگیرانه و کمینگاهی استفاده می‌شود که با توسل به ضربات منقطع، ولی پیوسته، در کوهستان صورت می‌پذیرد و در کنار آن، عملیات خرابکارانه یا ترور با اهداف تبلیغاتی، سیاسی و جنگ روانی در شهرها سازماندهی می‌شود تا اینکه کم‌کم به سنگرهای خیابانی کشیده می‌شود. اما در ایران، وقتی مارکسیستهای جوان تصمیم به جنگ چریکی شهری گرفتند، در واقع، وظیفه‌ای را عهده‌دار شدند که از لحاظ نظری و عملی روشن و بی‌ابهام نبود. تجربه‌های کوبا، چین و ویتنام همه نشان می‌داد که چریکهای مارکسیست، می‌توانستند عقب بنشینند و در میان دهقانان هوادار پناه بگیرند، اما در ایران چنین نبود. تنها تجربه جنگ چریکی تماماً شهری که فدائیان از آن خبر داشتند، تجربه نلموفق چریکهای امریکای لاتین نظیر کارلوس مارگیلا بود<sup>۸</sup> که جزوه راهنمای آن به فارسی ترجمه شده بود. لذا جنبش چریکی در ایران، برای آنکه بتواند حکومت مقتدر را در شرایطی سرنگون کند که نه جنبش انقلابی دهقانان وجود داشت و نه احزاب یا اتحادیه‌های کارگری نیمه‌قانونی، هیچ راهنمای عملی نداشت. شاید جزئی، تنها نظریه‌پرداز مارکسیست ایرانی بود که از چگونگی سازماندهی یک جنبش انقلابی مسلحانه در مناطق شهری، کم‌وبیش آگاهی داشت. او معتقد بود سازماندهی در مناطق شهری و روستایی، هر دو امکان‌پذیر است و اقدام مسلحانه را نخستین گام در جهت تقویت سازمان پیشاهنگ می‌دانست و بر نیاز سازماندهی فعالیت‌های سیاسی مستقل از گروه چریکی تاکید داشت. جزئی، این وجه دوم جنبش را «پای دوم» می‌نامید و تصور می‌کرد مبارزه‌های هماهنگ به ایجاد ارتشی خلقی منجر خواهد شد که رژیم را سرنگون خواهد کرد. اما نظرات جزئی هیچگاه مورد توجه قرار نگرفت و سرانجام، فدائیان، تاحدزیادی قدرت و قابلیت مأمور خود را از دست دادند.

چریکها، پیش از شروع نبرد مسلحانه در جنگلهای گیلان - «سیاهکل» - به دلیل نداشتن ارتباط و تماس با مردم منطقه نتوانستند انگیزه‌های خود در مبارزه علیه رژیم و مقابله با تبلیغات دولت را به کشاورزان تفهیم کنند و لذا در جلب پشتیبانی آنان ناکام ماندند. مردم، نه تنها درک روشنی از چریکها نداشتند بلکه تا هنگام برخورد مسلحانه با نیروهای انتظامی و ساواک، آنها را نمی‌شناختند و به همین علت، در واقعه سیاهکل، پس از آنکه خواروبار و مهمات ناچیز چریکها تمام شد، ناچار از موضع کوهستانی خود، پایین آمدند و به یکی از روستاهای نزدیک پناه بردند اما توسط روستاییان همان محل، دستگیر گردیدند و به ژاندارمها تحویل داده شدند.<sup>۱۰</sup>

وضعیت عملیات چریکی در شهرها نیز به همین صورت بود. آنها به اقداماتی از قبیل حمله به بانکها، بمب‌گذاری و تشکیل خفته‌های تیمی می‌پرداختند اما در بیشتر موارد، ابتکار عمل را مأموران امنیتی در اختیار داشتند. پس از هر مرحله عملیات، رژیم با امکانات تبلیغی وسیع، چریکها را خرابکار، ملحد و تروریست جلوه می‌داد و افکار عمومی مردم را علیه آنان برمی‌انگیخت.<sup>۱۱</sup>

در کل باید گفت دستگاه رهبری سازمانهای چریکی در ایران، هیچگاه پیش از شروع عملیات مسلحانه استراتژی خود

را مشخص نکرد. به‌عنوان مثال، فرامنده گروه جنگل در ماجرای عملیات سیاهکل، پیش از شروع عملیات شناسایی در منطقه مازندران و گیلان، با فرامنده گروه شهری بر سر اجرای عملیات در جنگل اختلاف‌نظر داشت و مذاکرات آنها (گروه احمدزاده و گروه جنگل) در زمینه سازماندهی جنگ چریکی و روستایی همچنان بی‌نتیجه مانده بود؛ چنانکه گروه کوهستان، در کوههای لاهیجان، عملیات شناسایی را دنبال می‌کرد اما در شهر، هنوز دو گروه مخالف و موافق عملیات، در حال مذاکره بودند.

گروه جنگل، نه تنها از داشتن پایگاه پشتیبانی محروم بود، بلکه تدارکات و تسلیحات آن در آغاز عملیات، حتی برای چند روز نبود. کفایت نمی‌کرد؛ چنانکه اسلحه و مهمات گروه برای مقابله با نیروهای مسلح رژیم، کلاً شامل سه قبضه مسلسل، نه قبضه کلت و مقدیری نارنجک و مواد منفجره بود.<sup>۱۲</sup> صرف‌نظر از نواقص و کمبودهای تدارکاتی و تسلیحاتی و اصرار فرامنده گروه جنگل برای شروع عملیات، این سوال نیز مطرح است: به‌فرض اینکه عملیات سیاهکل با موفقیت انجام می‌شد، باین همه برای تداوم عملیات در یک منطقه دیگر، با توجه به واکنش فوری دشمن (رژیم)، چریکها چگونه می‌توانستند تدارکات و تسلیحات مورد نیاز خود را تأمین کنند؟ گذشته از آنکه برای تداوم مبارزه مسلحانه به سبک چریکی، نمی‌توان تنها به فداکاری و ایمان انقلابی افراد تکیه کرد، بلکه باید مسائل دیگری از قبیل خوگرگرفتن با زندگی دشوار در جنگل و کوهستان در فصول مختلف، آشنایی با مناطق ناهموار و معابر، تهیه و تأمین مهمات و ملزومات و پیش‌بینی جذب افراد جدید را نیز در نظر گرفت. اما گروه جنگل، صرفاً با پشتوانه قدرت، امکانات و نفرات بسیار محدود و معدودی، این اقدام را در پیش گرفته بود. سرانجام نه جوان، با نه قبضه تفنگ و مسلسل، بدون مهمات کافی، در محاصره نیروهای کلاً مجهز رژیم قرار گرفتند و علی‌رغم آنکه از همه امکاناتشان استفاده می‌کردند، هیچ‌کاری در مقابل نیروهای رژیم از پیش نبردند. علاوه بر تمامی نواقص مذکور، گروه جنگل، بدون داشتن پایگاه پشتیبانی و ارتباط با مردم منطقه، رژیم شاه را به مبارزه مسلحانه دعوت کرده بود و به‌همین خاطر، از این مبارزه که پیشاپیش سرانجام آن روشن بود، با‌عنوان یک «عملیات انتحاری»<sup>۱۳</sup> تعبیر گردید. (دیگر گروههای مذهبی و انقلابی مسلح و چریکی نیز کم‌وبیش در همین وضعیت به سر می‌بردند.)

درحقیقت، اجرای عملیات چریکی و موفقیت در نبرد مسلحانه مستلزم استفاده از عوامل زیر می‌باشد: ۱. دستگاه رهبری شایسته ۲. سازماندهی و تشکیلات ستادی ۳. استراتژی ۴. تأمین تدارکات و پایگاه مردمی.

همه سازمانهای چریکی مورد بحث، در شروع عملیات مسلحانه، فاقد دستگاه رهبری و ستاد عملیاتی مشخص بودند. افرادی که با دیدگاههای متفاوت، رهبری سازمان را برعهده گرفته بودند، هنگام بحث و تصمیم‌گیری درباره مسائل، هماهنگی نداشتند. سازماندهی و تشکیلات گروهها، با آرمان و اهداف آنها متناسب نبود، به‌طوری‌که پس از اولین برخورد با نیروهای پلیس، یکی پس از دیگری متلاشی شدند. آنها بی‌آنکه ارتباط منظم و پایداری داشته باشند، به سولهای کوچک و پراکنده پناه بردند و به علت ضربه‌خوردنهای متوالی، هیچکدامشان در امر تجدید

سازمان متناسب با امکانات بالقوه موفق نبودند.

اختلاف‌نظر در کسب ایدئولوژی، سازمان مجاهدین خلق و نیز فدائیان خلق را دچار انشعاب و پراکندگی کرد. در نتیجه این گروهها، در تعیین استراتژی دچار سردرگمی شدند. آنها نتوانستند برنامه‌ریزی لازم را ارائه کنند و لذا در زمینه فراهم‌آوردن آگاهیهای لازم برای اقدامات آموزشی، نظمی و تاکتیکی نیز ناکام ماندند. این گروهها - چنانکه در بررسی تدارکات گروه جنگل در برخورد با نیروهای مسلح، سادماندیشی رهبری عملیات کلاً آشکار شد. از لحاظ تدارکات و تأمین اسلحه و مهمات و دیگر نیازمندیها، در وضع اسفناپذیری قرار داشتند.

مهمترین عامل در موفقیت عملیات مسلحانه چریکی، تأمین پایگاه مردمی است؛ چنانکه ماوتسه تونگ می‌گوید: «ملت به‌مثابه اقیانوس بزرگی است که دشمن باید در آن غرق شود. بدون آب، ماهیها قادر به حرکت نیستند و بدون همکاری مردم، رزمندگان نمی‌توانند به نبرد ادامه دهند... اما وقتی در حرکت عمومی، تنها به مبارزه مسلحانه اکتفا شود، احتمال به‌موفقیت رسیدن آن حرکت کم است؛ زیرا مبارزه را به کسانی محدود می‌کند که توان اسلحه‌گرفتن و زندگی مخفی و چریکی را دارند و این افراد در اکثر قریب به اتفاق جوامع، تعدادشان محدود و کم است.»

سه گروه عمده چریکهای فدایی خلق، مجاهدین خلق و گروههای چریکی مذهبی، که به‌تاز مبارزه مسلحانه روی آورده بودند، معتقد بودند جهت بیدارسازی مردم، باید مبارزه مسلحانه را به راه انداخت، حرکتهای چریکی و مسلحانه را در سطح روستاها و شهرها تعمیق بخشید و با اقدامات ترور، تخریب و انفجار، درصد ضربه‌زدن به رژیم و نیز بیداری مردم برآمد. اما در طول پنج‌سال مشی چریکی و مبارزه مسلحانه سازمان مجاهدین خلق نتوانست با حرکت چریک شهری خود، در میان توده‌های مردم حرکت چشمگیر و اساسی ایجاد کند. همچنین چریکهای فدایی خلق که حمله به پاسگاه سیاهکل را در زمستان ۱۳۴۹ سازماندهی کردند، نتوانستند حرکت دهقانی را با تشکیل یک گروه کوچک «پیششار» رهبری نمایند. گروههای مذهبی مسلح نیز همین طور.

۳. عدم وجود روش ارتباطی ساده کلامی و استفاده کردن از اصطلاحات نملوسی که درک آن برای توده مردم ناممکن بود، عامل شکست مارکسیستهای ایران شد. البته این مشکل، شامل حال تمام اقشار تحصیل کرده جامعه ایرانی نیز می‌شد. در کل به نظر می‌رسد ارتباط کلامی و زبانی ساده‌ای میان طبقات تحصیل کرده ایرانی و عموم مردم، وجود نداشته است. این درحالی است که موفقیت مارکسیستها در یک محیط سیاسی خصمانه مستلزم آن بود که آنان بتوانند تاحدودزیادی پیام خود را به توده‌ها، عموماً و به طبقه کارگر، خصوصاً منتقل کنند. اما آنان در این کار موفق نبودند؛ زیرا هرگز نتوانستند به یک روش ارتباطی ساده برای ارتباط با توده‌هایی که اغلب از سواد بهره نداشتند، دست یابند. درحالی‌که وقتی جنبشهای کمونیستی موفق جهان را مورد ملاحظه قرار می‌دهیم، مشاهده می‌شود که رهبران آنها توانسته بودند با مردم به نوعی تفاهم زبانی دست یابند. جالب آنکه بسیاری از مارکسیستهای ایران، ملو را به خاطر سادگی نوشته‌هایش در مقایسه با نوشته‌های مارکس،



مسخره می کردند؛<sup>۱۴</sup> حال آنکه بی تردید سودمندی این سادگی و اثرگذاری آن بر امکان سازماندهی دهقانان در راستای حمایت از حزب کمونیست چین، قابل انکار نیست، اما این مسأله هیچگاه حتی از سوی مائوئیستهای ایرانی، مورد توجه لازم قرار نگرفت. در واقع می توان ادعا کرد اصلی ترین عامل شکست تبلیغاتی مارکسیستها از اسلامگرایان، همین ساده سازی پیام از سوی روحانیون و افراد مذهبی بود. علما که در نهضت اسلامی نقش مسلط را داشتند. در ساده سازی موضوعات دینی و قابل فهم ساختن آنها برای عموم مردم، قریباً فعالیت و تجربه داشتند و نهضت انقلابی «اپوزیسیون اسلامی و مذهبی»، اینک که به انتقال موثر پیام خود شدیداً نیاز داشت، از این تجربه سنتی بهترین استفاده و بهره را به عمل آورد. اما مارکسیستهای ایران، سعی می کردند با مخاطبان خود از طریق روزنامه و سخنرانی، آن هم با زبان علمی آکنده از واژه های خارجی و نامفوس سیاسی نظیر «پروولتاریا» و «هژمونی»، ارتباط برقرار کنند. حال آنکه این رویکرد، در جامعه ای با سطح سواد پایین، مخرب بود. نگاهی به هر قطعه از ادبیات مارکسیستی این دوره نشان می دهد درک مباحث آن، حتی برای یک خواننده تحصیل کرده بعضاً دشوار است.

۴. عامل کلی دیگری که فراگیر به نظر می رسد و تقریباً در مورد همه سازمانهای سیاسی و طبقات اجتماعی مصداق دارد، نبود عقل و مدارا در فرهنگ سیاسی ایران است. رفتار همانندی را می توان در میان ملی گرایان - لیبرالها، اسلامگرایان (با گرایشهای مختلف سیاسی)، و مارکسیستها (عم از استالینیست و یا ضد استالینیست) مشاهده کرد. ریشه های این رفتار را شاید بتوان در حضور مستمر این استعداد در جامعه و فرهنگ سیاسی ایران، ردیابی کرد. مدارا، خود پدیده های است که به نظر می رسد از خانواده آغاز می شود و در سراسر جامعه گسترش می یابد. از این میان، مشکلات مارکسیستهای ایران شدیدتر بود؛ چراکه تئوری آنان یک الگوی دیکتاتوری انقلابی را نیز به فرهنگ ملی استبدادی موجود اضافه می کرد.

۵. سرانجام، باید به اختلافها و رقابتهای شخصی اشاره کرد. که تاکنون به آن کمتر توجه شده و از این رو مستند ساختن آن نیز تا حدودی دشوار است. بی تردید این نقطه ضعف، در سیاستهای ایران نقش ایفا کرده است و مارکسیستها نیز از آن بری نبوده اند. در بررسی فرایند سیاست سازی و در خاطرات فعالان مارکسیست، نقشی که رقابت و نفرت شخصی در میان افراد بازی کرده نه تنها آشکار، بلکه به اندازه های است که به عنوان مائعی عمده بر سر راه دستیابی به اهداف جلوه می کند.

البته لازم به ذکر است، علیرغم وجود اختلافهای شخصی در میان مارکسیستهای جوان تر، باید گفت نسل دهه های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، در مقایسه با نسل دهه ۱۳۳۰، کمتر در برابر این اختلافات آسیب پذیر بوده است.<sup>۱۵</sup> با این همه تداوم اختلافها و رقابتهای شخصی را به عنوان عاملی در سیاستهای مارکسیستی، می توان در میان نسل جوان تر نیز، هر چند با شدت کمتر، مشاهده کرد. در نیمه دهه ۱۳۴۰، پس از آنکه قاسمی و فروتن، از حزب توده اخراج شدند و در غرب به سازمان انقلابی پیوستند، اختلافات میان آنها و

اعضای جوان تر سازمان انقلابی، بالا گرفت.<sup>۱۶</sup>

### ج- عوامل خاص شکست

در میان عوامل خاص، تجربه حزب توده در رابطه اش با اتحاد شوروی، بی همتا است و عاملی است که بیشترین زیان را به حزب وارد کرد. بین سالهای ۱۳۲۰-۱۳۳۲، حزب در یک محیط سیاسی کم و بیش آزاد، فعالیت می کرد، و پیروی آن از منافع شوروی به اندازه سالهای بعد آشکار نبود. اما به محض آنکه حزب توده پایگاه اجتماعی خود را در داخل کشور از دست داد و به حمایت و حفاظت شوروی بیشتر متکی شد، این رابطه به مهمترین عامل زیان و افول حزب تبدیل شد.

در جامعه ای که بیگانه هراسی آن، به پیدایش نظریه های بسیار ساده توطئه اندیشانه - یا نظریات منبعث از توهم توطئه - برای توضیح مسائل پیچیده ملی و بین المللی منجر شده بود، سرسپردگی حزب توده به شورویها، به هیچ وجه قابل قبول نبود. البته سایر گروههای مارکسیستی و دشمنان خونی حزب توده نیز، به درجات متفاوتی، در این سرسپردگی به اتحاد شوروی، سهیم بودند. چند عامل در این نگرش موثر بود: نخست اینکه بسیاری از رهبران حزب توده مسکو را کعبه آمال کمونیسم بین المللی می پنداشتند و تحلیلهای حزب کمونیست اتحاد شوروی را از امور ایران و جهان، تقریباً تا حد یک آیین دینی، خدشناپذیر می دانستند. دوم اینکه همه جناحهای حزبی، بر این اعتقاد بودند که هیچ جنبش انقلابی به پیروزی نخواهد رسید، مگر آنکه مورد حمایت و پشتیبانی اتحاد شوروی قرار گیرد. سوم اینکه در میان اعضا و رهبران حزب توده عده ای روس پرست واقعی وجود داشتند که دل بستگی آنان به روسیه و فرهنگ آن، فراتر از حدی بود که در سایر احزاب کمونیستی ملی مشاهده می گردید.

به عنوان مثال، اسکندری، از یک حادثه شگفت انگیز در باکو، در اواخر دهه ۱۳۳۰، خبر می دهد: در خلال یک میهمانی شام که حزب کمونیست آذربایجان به افتخار رهبران حزب توده و فرقه دموکرات آذربایجان برپا کرده بود، یکی از فعالان حزب توده، همه را دعوت کرد جامشان را به افتخار معاهده ۱۲۰۷ ترکمانچای، که طی آن بخشهایی از قفقاز به روسیه واگذار شده بود، بنوشند. این در حالی است که از این معاهده به عنوان یکی از خفت بارترین حوادث تاریخ معاصر ایران، یاد می شود و نوشیدن به افتخار آن، برای بسیاری از ایرانیان باور نکردنی است. خفت آمیز بودن این اقدام فرد مذکور، به اندازه ای آشکار بود که حتی اسکندری علیرغم احترام فوق العاده اش برای اتحاد جماهیر شوروی، از نوشیدن جام خود امتناع کرد و از این طریق اعتراض خود را نسبت به نحوه میزبانی نشان داد.<sup>۱۷</sup> البته نسل جدید مارکسیستهای ایرانی که در دهه ۱۳۵۰، جنگ چریکی را شروع کردند، در مقابل رابطه نزدیک میان حزب توده و شوروی شدیداً موضع گیری نمودند. آنها نقش شوروی را در مبارزه مارکسیستها برای رهایی کشور، به کلی منفی ارزیابی می کردند و از این رو، کوشیدند با گرویدن به مائوئیسم و نشان دادن دشمنی آشکار نسبت به اتحاد شوروی، و یا با حفظ استقلال خود از طریق کمک نخواستن از شوروی، این تعارض را جبران کنند.

**ساختار پایگاه اصلی حزب توده در جامعه، یعنی طبقه کارگر ایران، شاید موثرترین عامل شکست این گروه و ناکامی جنبش مارکسیستی در ایجاد یک پایگاه نیرومند در میان طبقه کارگر ایران بود. در ایران که یک کشور صنعتی محسوب نمی شد، بالطبع، طبقه کارگر، چنان گسترده و دارای قدرت و پایگاه خاصی نبود که بتوان به عنوان یک نیروی انقلابی از آن استفاده کرد؛ گذشته از آنکه رهبران حزب توده نیز رهبران واقعی طبقه کارگر محسوب نمی شدند**

**اسکندری، از یک حادثه شگفت انگیز در باکو، در اواخر دهه ۱۳۳۰، خبر می دهد: در خلال یک میهمانی شام که حزب کمونیست آذربایجان به افتخار رهبران حزب توده و فرقه دموکرات آذربایجان برپا کرده بود، یکی از فعالان حزب توده، همه را دعوت کرد جامشان را به افتخار معاهده ۱۲۰۷ ترکمانچای، که طی آن بخشهایی از قفقاز به روسیه واگذار شده بود، بنوشند. این در حالی است که از این معاهده، به عنوان یکی از خفت بارترین حوادث تاریخ معاصر ایران یاد می شود و نوشیدن به افتخار آن، برای بسیاری از ایرانیان باور نکردنی است**

حزب توده به عنوان یک جریان سیاسی، با برخورداری از یک سازمان منظم و مستحکم در سراسر کشور، فعالیت می کرد و از این رو علیرغم وابستگی رهبران این گروه به یک قدرت بیگانه به گونه‌ای که در مقاطع مختلف، این مساله در موضع گیریهای حزب نمود می یافت - توانست در مدت کوتاهی به میزان قابل توجهی عضوگیری کند، به گونه‌ای که تحلیلگران داخلی و خارجی، این گروه را قدرتمندترین تشکل آن زمان می دانستند.<sup>۱۸</sup> اما علیرغم برخورداری حزب از تشکیلات منظم و سازماندهی قوی، که در واقع مهمترین نقطه قوت آن نیز به حساب می آید، گرایش به مارکسیسم، به عنوان یک ایدئولوژی الحادی و مغایر با مبانی فرهنگی و دینی ایرانیان، مهمترین نقطه ضعف آن بود؛ چراکه جایگاه اعتقادات ریشه دار مذهبی به عنوان ویژگی برجسته جامعه ایرانی، انکارناپذیر است و تاریخ ایران، گواه این مدعا است؛ چنانکه در موارد متعدد از جمله در جنبش تنباکو، انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی، انگیزه مذهبی را باید یک عامل بسیار مهم و اساسی در حرکت‌های اجتماعی و سیاسی مردم ایران تلقی کرد. از این رو، بدون شک در چنین فضایی، مارکسیسم، به عنوان یک ایدئولوژی ضد مذهبی، نمی توانست در جامعه ایران به یک پایگاه وسیع توده‌ای دست یابد. این نکته به اندازه‌ای روشن بود که حتی دولت شاه برای توجیه سرکوب نیروهای انقلابی، آنها را کمونیست معرفی می کرد.

اصلاح مرامنامه حزب توده در سال ۱۳۳۹، و علنی کردن این موضوع که حزب توده به مارکسیسم-لنینیسم و اصول تشکیلاتی منبعث از آن معتقد است، هرگونه تردید مردم در خصوص مواضع الحادی آن را از بین برد. به این ترتیب، در کنار ضربه فیزیکی، به لحاظ معنوی نیز حزب توده لطمه دید و دیگر نتوانست به جایگاه مناسبی در میان توده مردم دست یابد و سرانجام موضع گیریهای سیاسی برخلاف خواست عمومی مردم و تحت تاثیر اتحاد شوروی، که با این رویکرد اتخاذ می شد، عمده ترین ضربه‌های افول را بر بیکره این گروه وارد آورد.

از جمله این موضعگیریها می توان به موارد زیر اشاره کرد: حمایت از واگذاری نفت شمال به روسها؛ دخالت در غائله تجزیه آذربایجان؛ موضع گیری در برابر دولت مصدق؛ بی تفاوتی در قضیه کودتای بیست و هشتم مرداد، در حالی که حزب توده از توان مقلبه با وضعیت پیش آمده به نفع ملت برخوردار بود. این مساله باعث شد افکار عمومی و حتی عناصری از کادرهای اصلی حزب، متفق القول بپذیرند که اگر حزب توده به جای سکوت، با امکاناتی که در اختیار داشت، به مقابله با کودتا برمی خواست،<sup>۱۹</sup> شاید تاریخ ایران به گونه‌ای دیگر رقم می خورد و شاید ملت ایران، دیگر مجبور نبود به مدت بیست و پنج سال دیگر، سلطه دیکتاتوری پهلوی را تحمل کند.

از دست رفتن محبوبیت حزب در میان روشنفکران و جریانات رادیکال مخالف رژیم به خاطر عملکرد نامناسب حزب در دوره اقتدار، همچنین ضعف، بی تحرکی و سیاست تسلیم طلبانه رهبری حزب در مواجهه با کودتا و نیز وابستگی به حزب کمونیسم روسیه، تاحدی که حزب توده توجیه سیاستهای حزب کمونیسم شوروی سابق را رسالتی انقلابی قلمداد می کرد،<sup>۲۰</sup> باعث شدند حزب توده

در کل پایگاه خود را از دست بدهد، اما همچنان می کوشید با توسل به سوابق و برخی چهره‌های حزبی نظیر وارطان شوشتری، سرهنگ سیامک میشری و گل سرسید همه آنها خسرو روزبه خود را سرپا نگاه دارد. اما نه نام دکتر تقی ارانی، نه دفاعیات خسرو روزبه و نه ذکر مقاومت رفقای دربند، هرگز نتوانست اعتبار و محبوبیت گذشته را مجدداً به کالبد حزب بازگرداند.<sup>۲۰</sup>

### نتیجه

نظر به بررسیها، قابل انکار نیست که حزب موفقیت‌هایی نیز داشته است که به عنوان مثال می توان به موارد زیر اشاره کرد: جذب افشار اجتماعی نسبتاً گسترده به سوی خود، تربیت صدها کادر کارآموده و تشکیلاتی، نفوذ در میان نیروهای نظامی کشور، تربیت کادر نظامی، ایجاد یک تشکیلات گسترده از نویسندگان، شاعران و هنرمندان در دهه‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۰ یا نفوذ در میان آنها و عضوگیری از آنان، تاثیرگذاری بر شکل گیری جنبشهای روستایی و سرانجام کسب حمایت‌های یکی از قطب‌های بین‌المللی آن روز، یعنی همسایه قدرتمند شمالی (شوروی).

ضمن درج این موارد در فهرست کامیابیهای حزب توده، واضح است تمام این موفقیتها را نمی توان مرهون حمایت‌های فرامرزی به حساب آورد. بی تردید برخورداری حزب از یک تشکیلات قوی و منظم و نیز موفقیت آن در جلب برخی روشنفکران و نویسندگان و... را باید از نتایج پرورش یک کادر تربیت یافته، رهبری سازماندهی شده و عزم نیروهای اجتماعی عضو برای ایجاد تغییر و تحول در وضع حاکم و رسیدن به یوتوپیای سوسیالیستی و مارکسیستی یا مائوئیستی، بر شمرد. در واقع بهتر آن است که بگوییم مارکسیستهای ایران نتوانستند از حمایت‌های بی دریغ همسایه شمالی، که گاه بی پرده و گاه به صورت محرمانه انجام می شد، برای رسیدن به موفقیت‌های بیشتر استفاده بهینه نمایند. ضمن آنکه پس از روشن شدن رابطه بسیار نزدیک این گروهها با شوروی سابق، مردم ایران که خاطره خوبی از این همسایه شمالی نداشتند، گروههای مذکور را به عنوان گروههای وابسته شناختند و به تدریج، گروههای مارکسیستی، پایگاه مردمی خود را از دست دادند. این مساله به نوبه خود باعث به انشعاب کشیده شدن و در نهایت انفعال سیاسی فعالان این گروهها شد. بدین ترتیب، رژیم نیز به بهانه مارکسیست بودن این گروهها، بیشترین قدرت و مخالفت خود را علیه آنها به کار برد.

لذا، روشن می شود که حمایت‌های شوروی شاید به صورت مقطعی و در دوره‌های خاص، باعث اوج گیری و کسب موفقیت‌هایی برای این گروهها شد اما در نهایت امر، همین کمکه‌ها، زیانهای فراوانی را برای این گروهها به بار آورد. در جامعه‌ای که بیگانه‌هراسی آن به پیدایش برخی نظریه‌های ساده‌اندیشانه توطئه برای توضیح مسائل پیچیده ملی و بین‌المللی منجر شده بود، سرسپردگی گروههای سیاسی به شوروی، به هیچ وجه قابل قبول نبود و همین مساله باعث شد این گروهها، پایگاههای اجتماعی خود را از دست بدهند. علت دیگر این امر، گرایش افراطی برخی از رهبران این گروهها بود که مسکو را کعبه

آمال خود تلقی کرده و با نوعی روس پرستی، معتقد بودند هیچ حرکت انقلابی به پیروزی نخواهد رسید مگر اینکه از سوی شوروی مورد پشتیبانی قرار گیرند. بنابراین، یکی از دلایل ناکامی جریان سیاسی مارکسیستی در ایران، حمایت شوروی - به عنوان یک کشور خارجی - از آنها بود. علاوه بر آنچه گفته شد، نبود تحمل و مدارا در فرهنگ سیاسی ایران، فقدان یک روش ساده ارتباط با توده مردم، نداشتن شرایط لازم برای مقاومت توسط ساخت طبقاتی که تکیه‌گاه اندیشه‌های مارکسیستی محسوب می شد (یعنی طبقه کارگر)، منفعول بودن و نداشتن ظرفیت انقلابی برخی اجتماعات در ایران (مثل دهقانان)، فقر فلسفی و تقلیل بیش از حد مسائل فلسفی و سیاسی، فقدان ساختار ارتباطی لازم با تکیه‌گاه اصلی اپوزیسیون، انشعاب و اختلافات داخلی و سرانجام سرکوب بی‌امان حکومت را می توان از دیگر عوامل مؤثر در ناکامی و از دست دادن پایگاه مردمی این گروهها ذکر کرد. ■

### پی‌نوشت‌ها

۱. محمدعلی همایون کانونیان، اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمد نفیسی و کلمبیز عزیزی، تهران، مرکز، ۱۳۷۷، ص ۱۹۰
۲. روزنامه رهبر، شماره ۲۸۰، مورخ ۱۳۳۳/۱/۱۷
۳. این مخالفان کلاسیک شامل جریانات چپ «حزب توده»، عمل‌گرایان «جبهه ملی» و ملی‌مذهبی‌های «نهضت آزادی» بودند.
۴. علی زبیلی، سیر کمونیسم در ایران، ج ۱، بی‌جا بی‌تا، ص ۲۹۵
۵. باقر عقالی، نخست‌وزیران ایران از مشیرالدوله تا بختیار ۱۳۵۷، ۱۳۸۵، ج ۱، تهران، جلدیان، ۱۳۷۰، ص ۸۱۱
۶. پیترا آوری، تاریخ معاصر ایران، ترجمه محمود رفیعی مهرآبادی، ج ۱، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶، ص ۲۲۸
۷. مازیار بهروز، شورش‌های آلمان خواه ناکملی چپ در ایران، ترجمه مهدی پرتوی، ج ۱، تهران، ققنوس، ۱۳۸۰، ص ۲۳۰
۸. همان، ص ۲۳۲
۹. کارلوس مارگلیلا، جزوه راهنمای جنگ چریکی، ج ۱، بی‌جا انتشارات باختر امروز، ۱۳۴۹
۱۰. مازیار بهروز، همان، ص ۲۳۶
۱۱. غلامرضا تجانی، تاریخ بیست و پنج ساله ج ۱، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۲، ص ۴۴۵
۱۲. همان، ص ۴۴۷
۱۳. همان، ص ۴۴۶
۱۴. مازیار بهروز، همان، ص ۲۳۷
۱۵. همان، ص ۲۴۱
۱۶. مهدی خلیفا تهرانی، نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، تهران، بازتاب، ۱۳۶۵، ص ۱۴۳
۱۷. ایرج اسکندری، خاطرات سیاسی، ج ۳، ویراستاران: بلیک امیرخسروی و فریدون آذرلو، سن کلو (فرانسه)، حزب دموکراتیک مردم ایران، ۱۳۴۶، صص ۱۲۲، ۱۲۳
۱۸. برای مطالعه بیشتر ر. ک. علی زبیلی، همان، ص ۲۹۵ و باقر عقالی، همان، ص ۸۱۱
۱۹. «وقتی که در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اعضای هیات اجرایی خواستند که کارگران و افراد حزب با فریاد زندمباد مصدق به خیابان‌های بیابند... کیلویی گفت: بروم به دکتر مصدق تلفن کنم و بینم عقیده او چیست؟ او رفت و ساعتی بعد برگشت و گفت: دکتر می گویند من مسلط بر اوضاع هستم... هیچ کاری نکنید...» فریدون کشاورز، من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده ایران را، ج ۱، بی‌جا بی‌تا، صص ۷۹۸؛ اما باید توجه داشت که کیلویی تنها رفته بود. چه کسی می تولد ثبت کند که لو به اربابان خود تلفن نکرد یا آنها ملاقات نمود برای آنکه به آنها خبر دهد که مشغول جلوگیری از اقلامت حزب برای پشتیبانی از مصدق است.
۲۰. صادق زیباکلام، مقدمه‌های بر انقلاب اسلامی، تهران، روزنه، ۱۳۷۷، ص ۲۴۲